

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ولادیمیر استپانویچ نیکیتین (Vladimir Stepanovich Nikitin)
برگردان و توضیحات داخل [...] ابراهیم شیری
۱۷ فبروری ۲۰۲۴

تصویر دنیای معاصر در پرتو کرونوپلیتیک

(۵)



پروژه جهانی‌سازی چین و مبارزه با آن

مسیر و ماهیت مبارزه امروزی علیه پروژه جهانی‌سازی چین را میخائیل دلیاگین، مدیر علمی اندیشکده مشکلات جهانی‌سازی، در مقاله «چین در درگیری آشکار با ایالات متحده امریکا»، منتشره در مجله معاصران ما» (شماره ۱، سال ۲۰۲۰) با تمام وضوح توضیح داده است.

تا سال ۲۰۱۵ اعتقاد بر این بود که چین برای چینی‌ها وجود دارد و نمی‌توان چینی شد، فقط می‌توان چینی به دنیا آمد. دایره بسته فرهنگ چینی امکان تبدیل آن به یک بدیل جهانی برای ایدئولوژی‌های جهان‌شمول مانند لیبرالیسم غربی، اسلام سیاسی یا تشدید فعالیت کمونیسم را از بین می‌برد. روی این اصل، چین، ضمن نشان دادن نمونه توسعه موفق مبتنی بر قدرت خود به جهان، نمی‌تواند جهان را در یک پروژه جایگزین متحد کند و به دلیل جدائی قومی نمی‌تواند بشریت را به تمدن خود فراخواند.

اما شی جین‌پینگ، زمانی که در سال ۲۰۱۲ در چین به قدرت رسید، تمام بشریت را «جامعه سرنوشت مشترک» اعلام کرد و ستراتیژی «یک کمربند، یک جاده» را مطرح کرد. این مدل چینی جهانی شدن است، نه امریکایی. چین با برنامه‌ریزی ستراتیژیک جهانی درگیر شد. برون‌ریزی هدفمند سرمایه‌های انباشته‌شده در چین که برای ایجاد زیرساخت جهان‌شمول روی می‌دهد، نه تنها با الزامات منافع خود چین، بلکه برای متحول کردن تمام بشریت مطابقت دارد.

هدف ستراتیژی عالمگیر شی جین‌پینگ دستیابی بر جهان است. او تصمیم گرفت جهانی‌سازی را مهار نموده و از مبداء استفاده از تقسیم کار غربی برای اهداف خود، کاری که چین قبل از آن انجام داده بود، به سمت ایجاد نظام مورد نظر خود از تقسیم کار جهانی که به بهترین وجه با نیازهای چین سازگار است، حرکت کند. بدین منظور، چین اکنون به دنبال جلوگیری از تخریب فعلی بازارهای جهانی و کنار هم قرار دادن آن‌ها، اما نه به نفع امریکا، بلکه به نفع چین است.

شی جین‌پینگ در هفتمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵، لزوم گذار به نوع جدید جهانی‌سازی - **بدیل جهانی‌سازی به سبک امریکایی**- را اعلام کرد. او رهبران جهان را به ایجاد نوع جدید روابط بین‌الملل فراخواند. این روابط باید بر درک متقابل، همکاری متقابل سودمند، مذاکره و نه تقابل مبتنی باشد. شی جین‌پینگ خواستار قرار دادن عدالت بالاتر از منافع، احترام به تفاوت‌های بین خلق‌ها و ملت‌ها، نه به راه انداختن جنگ تمدن‌ها، بلکه احترام به همه تمدن‌ها و رفتار برابر با یک دیگر شد. رهبر چین، به ویژه بر ضرورت ایجاد اکوسیستمی در جهان اشاره کرد که در آن حفاظت از طبیعت ارزش اصلی می‌باشد.

این مسیر روشن گذار از انسان‌محوری غربی به انسان‌گرایی است. شی جین‌پینگ پیش‌نیازهای حل این مشکل را **هدفمندانه ایجاد می‌کند**. اولاً، از منظر ایدئولوژیک، او آموزش رهبران چینی با ستندردهای غربی را متوقف کرد و اعلام کرد که آن‌ها میهن‌پرست نیستند، بلکه، «مدیران تأثیرگذاری» که به دنبال دستاوردهای شخصی هستند نه منافع عمومی. چنین رهبرانی تنها تا زمانی که به نفع آن‌ها باشد به چین خدمت می‌کنند.

شورای دولتی جمهوری خلق چین برای کاهش تعداد شهروندان حامل تفکر غربی و افزایش تعداد شهروندان دارای اندیشه چینی، «برنامه اعتبارات اجتماعی (۲۰۲۰-۲۰۱۴)» را در سال ۲۰۱۴ تصویب کرد. در چارچوب این برنامه، رفتارهای میهن‌پرستانه، وجدانی و همبستگی شهروندان با مزایای مادی و اجتماعی متعدد تشویق می‌شود و نقض هنجارهای میهن‌پرستانه موجب از دست دادن بخش قابل توجهی از حقوق اجتماعی می‌گردد. بدین گونه، چین در حال ایجاد پتانسیل جهان‌بینی برای جلوگیری از تهاجم غرب است. در عین حال، اقدامات زیادی برای تقویت ظرفیت نظامی، از جمله، ایجاد ناوگان ناوهای هواپیمابر به عمل آورده است.

شی جین‌پینگ در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست چین در اکتوبر ۲۰۱۷، **تبدیل چین به یک قدرت علمی و فناوری را به‌عنوان هدف خود اعلام کرد**. ایجاد یک مسیر قابل اعتماد سراسری اروپائی به بازار اروپا آغاز شده است. چین اکنون از نظر تعداد افراد طبقه متوسط رتبه اول را در جهان دارد و بر فقر غلبه کرده است. طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، سهم جمعیت با درآمد کمتر از سطح معیشتی، از ۱۰ درصد به ۳ درصد کاهش یافت. طبقه متوسط بالغ بر ۷۰۰ میلیون نفر، یعنی نیمی از جمعیت ثبت شده کشور بود.

واضح است که اجرای طرح بزرگ شی جین‌پینگ نسبت به دو دوره (۱۰ سال) رهبری او در رأس حزب و دولت به زمان بیشتری نیاز دارد. حزب کمونیست چین در نوزدهمین کنگره خود در سال ۲۰۱۷ این مشکل را با لغو مکانیسم قبلاً موجود برای جایگزینی رهبران حل کرد.

تنها پس از این بود که **اولتراجهانی‌گرایان و ترمپ واقعیت ظهور یک بدیل چینی برای جهانی‌سازی به سبک امریکایی را مورد ارزیابی قرار دادند و در سال ۲۰۱۷، چین را از طریق راه‌اندازی جنگ تجاری و دامن زدن به درگیری در هانگ‌کانگ هدف گرفتند**. در جنگ تجاری، همانطور که دلیاگین می‌نویسد، مهمترین خواسته امریکا از میان بردن موقعیت ممتاز بخش عمومی اقتصاد چین است. اساساً، این خواسته برای تغییر نظام سیاسی چین و کاهش رقابت‌پذیری آن است. منطق آن بسیار ساده است: از آنجایی که معلوم شد **سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی بسیار**

مؤثرتر از امپریالیسم مالی امریکائی عمل می‌کند، امریکا برای شکست دادن چین، باید آن را وادار کند تا از سوسیالیسم به عنوان مزیت رقابتی اصلی خود چشمپوشی نماید.

اجرای این خواسته غیرممکن است، اما پیش‌شرط‌هایی را برای یک بحران سیاسی داخلی جدی در چین ایجاد می‌کند. به طوری که از سال ۲۰۱۸، بخش غرب‌گرای نخبگان چینی، شی جین‌پینگ را مسؤول رویارویی با امریکا می‌دانند و نمی‌خواهند ماهیت عینی آن را تشخیص دهند. پمپئو، وزیر امور خارجه سابق امریکا در اوایل سپتامبر ۲۰۲۰، برای اولین بار رسماً از چین، نه از روسیه، به عنوان دشمن اصلی امریکا نام برد.

تشدید روس‌هراسی و سرنوشت بلاروس و روسیه

دنیای غرب قرن‌هاست که جنگ علیه دنیای روس و هسته اصلی آن - روسیه - به راه انداخته و هرگز متوقف نکرده است. این جنگ ابتداء خود را به عنوان جنگ ادیان و سپس به عنوان جنگ بین ایدئولوژی‌های بورژوائی و کمونیستی نشان داد. اما همیشه، مقدم بر همه، این جنگ، جنگ بین دو جهان‌بینی - جهان‌بینی غربی سلطه بر جهان و جهان‌بینی صلح جهانی روسیه بود.

در سال ۲۰۱۳، طراحان جهانی‌سازی به سبک امریکائی حمله آشکار تمدن غرب به دنیای روس را به عنوان یک جامعه تمدنی متشکل از مردم روسی‌اندیش و بی‌توجه به ملیت و سکونت‌گاه آن، آغاز کردند. ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا از مرزهای تمدنی دنیای روس عبور کردند و در امتداد ساحل چپ دنیپر در اوکراین به حرکت درآمدند و سعی کردند کل اوکراین را از تمدن روسیه تفکیک نمایند. در این نبرد تمدنی، فدراسیون روسیه تنها توانست کریمه و سواستوپل را بازپس گیرد و مناطق دونتسک و لوگانسک اوکراین، استقلال جمهوری‌های مردمی خود را اعلام کردند. اما بخش بیشتر اوکراین به حوزه تمدن غرب پیوست و به سکوی پرش پیشرفته و شوک روس‌هراسی اولترا جهانی گرایان تبدیل شد.

اکنون طبق همین سناریو تلاش می‌کنند بلاروس را از دنیای روس جدا کنند. بلاروس اکنون آخرین سنگر تمدن روس و شوروی است. بلاروس تحت رهبری الکساندر لوکاشنکو پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، خلاف روسیه، طبق قوانین روس و نه تمدن غربی توسعه یافت و این، دلیل اصلی کاهش سرعت توسعه کشور متحد روسیه و بلاروس است. از این گذشته، اصل «وجود قدرت در وحدت»، مؤید زندگی الگوی توسعه روسی است. زیرا، روس‌های بزرگ، بلاروس‌ها و روس‌های کوچک از لحاظ تاریخی به دلیل شرایط آب و هوایی یک نوع جامعه جمع‌گرایانه را توسعه داده‌اند [آبشین‌های روسی]. و الگوی فردگرایانه، اصل مؤید حیات تمدن غربی است که جامعه را به عنوان اتحاد افراد تعریف می‌کند: «تفرقه بینداز و حکومت کن». این اصل ناسازگار است. بنابراین، پیشنهاد رهبری روسیه برای تعمیق و گسترش اتحاد روسیه و بلاروس بر اساس الگوی توسعه غربی نه تنها برای بلاروس، بلکه برای کل دنیای روس غیرقابل قبول و مخرب است.

می‌توان الکساندر لوکاشنکو را به دلیل اشتباهات یا کاستی‌ها در سیاست خارجی و داخلی مورد انتقاد قرار داد. اما یک چیز مسلم است که او که پیوند ناگسستنی با سرزمین مادری خود و مردم بلاروس دارد، مهمترین قانون اجتماعی - قانون انتخاب صحیح شیوه زندگی مردم را درک نموده و از آن پیروی می‌کند.

این قانون در سال ۲۰۰۱ در تکنوگاری «کمال و آزادی» توسط نیکولای چورینوف، دانشمند سیبریائی که ویژگی‌های تمدن‌های روسیه و غرب، انواع جامعه جمع‌گرایانه و فردگرایانه را مورد مطالعه قرار داده است، تدوین شد. ذکر این نکته لازم است که دانشمند، این اثر فلسفی برجسته را به الکساندر لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس و به‌عنوان «یکی

از رهبران برجسته اسلاوهای مدرن» اختصاص داده است. این قانون موارد زیر را تعریف می‌کند: «تحمیل الگوی توسعه یک جامعه فردگرا بر جامعه جمع‌گرا غیرممکن است. زیرا، این امر همانطور که یک فرد در اثر تزریق خون غیر از گروه خونی خودش می‌میرد، به انحطاط مردم و مرگ کشور می‌انجامد».

تاریخ نوین روسیه و چین صحت این قانون را تأیید می‌کند. چین در سال ۱۹۸۹، «اعتراضات مخالفان» خود را که خواستار پیروی از مسیر غربی و کنار گذاشتن مبانی تمدن جمع‌گرایانه چین و مسیر توسعه سوسیالیستی بودند، به طرز خشن سرکوب کرد. رهبری چین از وعده‌های غرب امتناع کرد، «غده سرطانی فردگرایی غربی» را که در بدن سالم جامعه چین پدید آمده بود، با جراحی حذف کرد و به توسعه کشور مطابق موازین تمدن چینی و مسیر توسعه سوسیالیستی با استفاده از اندیشه علمی پیشرفته و تجربه شوروی در زمان‌شناسی سیاسی ادامه داد.

اما در روسیه، بسیاری از ساده‌لوحان، علاقه‌مندند مانند سویدن زندگی کنند و به افسانه گوربچوف که «غرب به ما کمک خواهد کرد»، اعتقاد داشتند. در روسیه از مسیر توسعه سوسیالیستی و مبانی تمدنی روسیه دست کشیدند و الگوی زندگی غربی را جایگزین کردند. حکمت روسی بدرستی بیان می‌کند که «ساده‌لوحی از دزدی مخرب‌تر است». زمان و عمل به عنوان معیار حقیقت، درستی اقدامات چین و رویکرد خشن رهبری آن علیه «دشمنان مردم» را که بشدت طرفدار تحمیل الگوی ویرانگر توسعه غربی به چینی‌ها بودند، ثابت کرده است.

در نتیجه، چین که پایه‌های تمدنی و مسیر توسعه سوسیالیستی خود را حفظ کرد، در عرض ۳۰ سال، به یک ابرقدرت با بزرگترین طبقه متوسط جهان تبدیل گردید. اما فدراسیون روسیه که مسیر توسعه غربی را در پیش گرفت، هنوز در بسیاری از شاخص‌ها به سطح سال ۱۹۹۰ نرسیده و با افزایش نابرابری اجتماعی و نرخ بالای مرگ و میر، جهان را شگفت‌زده می‌کند. همه چیز طبق قانون اجتماعی انتخاب صحیح شیوه زندگی معلوم شد.

رئیس جمهور لوکاشنکو، مانند رهبری چین، بلاروس را بر اساس موازین تمدن بومی خود روسیه و بر اساس اصل «وجود قدرت در وحدت» توسعه داد. در نتیجه، او وحدت جهان‌بینی بین مقامات و مردم، شکل حکومت شورائی را با وحدت قوه مقننه و مجریه حفظ کرد. او مجموعه اقتصادی یکپارچه ملی کشور را حفظ کرد و از توسعه شهرهای کوچک و روستاها به عنوان حافظان اصلی بنیادهای تمدنی بومی حمایت کرد. لوکاشنکو گفتار و فرهنگ بومی خود را، نزدیکترین ارتباط آن‌ها با فرهنگ روسیه بزرگ را حفظ کرده و از آن دفاع می‌کند. او خواستار زندگی بر اساس وجدان به عنوان تنها قانون اخلاقی مردم، حفظ و افزایش خیر و رفاه مردم است. در بلاروس چنین نابرابری اجتماعی مانند غرب یا روسیه وجود ندارد. **آکادمیک سرگنی گلایزف** بدرستی معتقد است که «لوکاشنکو موفق شد معجزه اقتصادی خود را در بلاروس نشان دهد». او این موضوع را با حقایق زیر تأیید می‌کند: بلاروس حجم تولید خود را در مقایسه با سال ۱۹۹۰ تقریباً دو برابر کرده است. این کشور ۳۰ درصد از کامیون‌های سنگین و ۲۰ درصد از کودهای پتاس جهان را تولید می‌کند. در سال ۲۰۲۰، تولیدات کشاورزی ۷ درصد افزایش یافت. تفاوت درآمد بین ۱۰ درصد پائینی و بالائی جمعیت ۱ به ۴ است. در بلاروس طب و بهداشت، تحصیل و آموزش رایگان است و هزینه تأمین مسکن و خدمات عمومی چندین برابر از روسیه کمتر است. بی‌کاری وجود ندارد.

این سیاست جهان‌بینی رئیس جمهور لوکاشنکو هم برای غرب و هم برای الیگارشی‌های روسیه غیرقابل قبول است. وظیفه آن‌ها خالی کردن قلمرو بلاروس از جمعیت بومی، دستیابی به انهدام شهرهای کوچک و روستاهای جمهوری و همچنین نابودی شرکت‌های رقابتی بلاروس است. غرب تلاش می‌کند جوانان بلاروس را به مصرف‌کنندگان دارای تفکر غربی تبدیل کند؛ آن‌ها را به جای زندگی در رفاه معقول بر اساس سنت‌های داخلی، به سمت کسب منافع و منفعت به هر قیمتی سوق دهد. به این دلیل، اکنون امریکا به نمایندگی از غرب، اتحادیه اروپا و بالاتر از همه، پولند، لیتوانی،

لتونی و استونی، با تمام وقاحت و بی‌شرمی در امور داخلی بلاروس دخالت می‌کنند. جدا کردن بلاروس درست مانند اوکراین از تمدن روسیه و دنیای روس به هر قیمتی، هدف اصلی آن‌ها است.

این واقعیت را تحت هیچ شرایطی نمی‌توان از نظر دور داشت، که اکنون نه روسیه، بلکه بلاروس نقش هسته جهان‌بینی دنیای روس را به عهده گرفته است. روسیه، به گفته ساموئل هانتینگتون، رئیس سابق دانشمندان علوم سیاسی امریکائی یک «کشور پاره پاره» است و نمی‌تواند وظایف هسته تمدن روسیه و دنیای روس را به طور کامل انجام دهد. هانتینگتون در کتاب معروف خود به نام «روپاروئی تمدن‌ها»، کشوری را که جهان‌بینی دولت و مردم آن متفاوت باشد، کشور «تخریب‌شده» می‌نامد. در روسیه نیز، نخبگان عمدتاً غرب‌گرا و غربی‌اندیش هستند و کشور را به سمت توسعه طبق قوانین تمدن غرب هدایت می‌کنند. اکثریت جمعیت که دارای تفکر روسی هستند، بر اساس قوانین تمدن روسی توسعه می‌یابند. چنین شکافی در جهان‌بینی برای روسیه و دنیای روس یک فاجعه است.

دولت روسیه چندین دهه است که پشت‌گرد و غبار کلمات زیبا در مورد میهن‌پرستی و استقلال حاکمیت روسیه تلاش می‌کند تا پایه‌های ژنتیکی کیهان‌گرایی روسی [جنبش فلسفی و فرهنگی روسی]، جمع‌گرایی و زبان روسی به‌مثابه عصای دست روسی ما، به عبارت روشن‌تر، تمدن اوراسیا و کل دنیای روس را در ذهن مردم روسیه به طور کامل از بین ببرد. در عین حال، با ظهور عصر اطلاعات، همه کشورهای جهان به سرعت در حال مطالعه سیستم اطلاعات انرژی کیهان، یعنی رابطه ماده، انرژی، زمان و اطلاعات برای همگام شدن با توسعه هستند و دولت یلتسین در مبارزه با انسان‌شناسی آینده، نجوم را به طور کامل از برنامه درسی مدارس حذف کرد [انسان‌شناسی یک مفهوم فلسفی از جهان‌بینی است که مجموعه‌ای از ایده‌ها را در مورد وحدت نظام‌مند-هماهنگ انسان و جهان، وابستگی متقابل و تأثیر متقابل منحصر به فرد آن‌ها و همچنین ابزارهای دستیابی به چنین حالتی به وجود می‌آورد]. البته، ناگفته نماند که چند سال پیش، به لطف خواسته‌های حزب کمونیست فدراسیون روسیه و جنبش «نظم روسی»، امکان بازگشت نجوم به مدرسه فراهم شد. اما تخریب جمع‌گرایی و زبان روسی، روستاها و شهرهای کوچک به عنوان نگهبانان مبانی تمدنی روسیه و جهان‌بینی ملی در قالب کیهان‌گرایی روسی تا امروز ادامه دارد. به همین دلیل، روسیه پروژه جهانی‌سازی خاص خود را ندارد.

ادامه دارد